



## Comparative study of the notion of citizenship from the vantage point of Farabi, Alasdair MacIntyre, and John Rawls

Mohammad Hossein Norouzi,<sup>1</sup> Javad Nazarimoghaddam<sup>2</sup>

1. PhD student of political science, Mofid University, Qom, Iran (corresponding author). E-mail: [mh.nourozi@gmail.com](mailto:mh.nourozi@gmail.com)  
2. Assistant Professor, University of Guilan, Rasht, Iran. E-mail: [j.moghaddam@guilan.ac.ir](mailto:j.moghaddam@guilan.ac.ir)

Article Info	ABSTRACT
<p><b>Article type:</b> Research Article</p> <p><b>Article history:</b> Received: 23 May 2023 Received in revised form: 10 July 2023 Accepted: 16 August 2023 Published online: 22 December 2023</p> <p><b>Keywords:</b> Alasdair MacIntyre, Ahl al-Madinah, Farabi, City, Citizen, John Rawls.</p>	<p>How the reciprocal rights and responsibilities of citizens and the government are one of the most essential topics in the social sciences and politics, particularly in contemporary societies. Parallel to the transformation of political and social structures in societies and the emergence of the modern government, the concept of citizenship and the role of the citizen as one of the most crucial social elements in the modern society, as well as the political and social rights and reciprocal responsibilities of the government and citizens, became the focus of social scientists and political philosophers. In this regard, we will analyze the issue of citizenship from the perspectives of Alasdair MacIntyre and John Rawls as representatives of the two approaches, collectivism and liberalism, and compare Farabi's views to these. Farabi's formulation of relations draws people from Medina with the concept of "Ahal al-Madina." The comparative study of the terms "citizenship" and "citizen" allows for a more accurate comprehension of the relationships between individuals in civil life. In this study, a descriptive, analytic, and comparative investigation of the fundamental components of the concept of citizenship and its related dimensions in the thought of Farabi, Alasdair MacIntyre, and John Rawls has been undertaken. The findings of this study indicate that Rawls and MacIntyre have profoundly different views on the framework of the concept of citizenship. However, in certain aspects, such as the priority of the public good over individual rights and interests, Farabi's and MacIntyre's ideas are similar and closely related.</p>
<p><b>Cite this article:</b> Norouzi, M. H; Nazarimoghaddam, J. (2023). Comparative study of the notion of citizenship from the vantage point of Farabi, Alasdair MacIntyre, and John Rawls. <i>Journal of Social Theories of Muslim Thinkers</i>, 13(4): 35 - 48. <a href="https://doi.org/10.22059/jstmt.2023.359770.1619">https://doi.org/10.22059/jstmt.2023.359770.1619</a></p>	
<p> © The Author(s). Publisher: University of Tehran Press. DOI: <a href="https://doi.org/10.22059/jstmt.2023.359770.1619">https://doi.org/10.22059/jstmt.2023.359770.1619</a></p>	



## بررسی تطبیقی مفهوم شهروندی از منظر فارابی، السدید مک‌اینتایر و جان رالز

محمدحسین نوروزی<sup>۱</sup>  جواد نظری مقدم<sup>۲</sup> 

۱. دانشجوی دکتری علوم سیاسی، دانشگاه مفید، قم، ایران. (نویسنده مسئول). [mh.nourozi@gmail.com](mailto:mh.nourozi@gmail.com)

۲. استادیار و عضو هیأت علمی پژوهشکده گیلان شناسی، دانشگاه گیلان، رشت، ایران. [j.moghaddam@guilan.ac.ir](mailto:j.moghaddam@guilan.ac.ir)

### چکیده

### اطلاعات مقاله

چگونگی حقوق و تکالیف متقابل شهروندان و دولت یکی از مهم‌ترین موضوعات حوزه علوم اجتماعی و سیاست به‌ویژه در جوامع امروزی است. به‌موازات تغییر ساختارهای سیاسی و اجتماعی در جوامع، پدیدارشدن دولت مدرن مفهوم شهروندی و نقش شهروند به‌مثابه یکی از مهم‌ترین عناصر اجتماعی در جامعه مدرن، حقوق سیاسی و اجتماعی و تکالیف دوسویه دولت و شهروندان در نقطه تمرکز اندیشمندان حوزه علوم اجتماعی و فیلسوفان سیاسی قرار گرفت. در این پژوهش، مسئله شهروندی از منظر السدید مک‌اینتایر و جان رالز که نمایندگان دو رویکرد جماعت‌گرا و لیبرال هستند، بررسی شده است. همچنین نسبت‌سنجی میان آرای فارابی با این دیدگاه‌ها صورت گرفته است. فارابی صورت‌بندی مناسبات افراد با مدینه را با مفهوم «اهل مدینه» ترسیم می‌کند. بررسی تطبیقی دو مفهوم «شهروندی» و «اهل مدینه» سبب می‌شود شناخت بومی‌تری از مناسبات افراد در زیست مدنی کسب شود. در این مطالعه تلاش شده است با رویکردی توصیفی-تحلیلی با روش تطبیقی به بررسی مقایسه‌ای مؤلفه‌های مفهوم شهروندی و ابعاد مرتبط با آن در اندیشه فارابی، مک‌اینتایر و رالز پرداخته شود. یافته‌های این مطالعه حاکی از آن است که میان رالز و مک‌اینتایر در چارچوب مفهوم شهروندی تفاوت عمیقی وجود دارد، اما در برخی مؤلفه‌ها مانند تقدم خیر عمومی بر حقوق و منافع فردی مشابهت و نزدیکی میان اندیشه فارابی و مک‌اینتایر وجود دارد.

نوع مقاله: مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۳/۰۲

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۲/۰۴/۱۹

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۵/۲۵

تاریخ انتشار: ۱۴۰۲/۱۰/۰۱

### کلیدواژه‌ها:

اهل مدینه، السدید مک‌اینتایر، جان رالز، شهر، شهروند، فارابی.

**استناد:** نوروزی، محمدحسین؛ نظری مقدم، جواد. (۱۴۰۲). بررسی تطبیقی مفهوم شهروندی از منظر فارابی، السدید مک‌اینتایر و جان رالز. فصلنامه علمی نظریه‌های اجتماعی متفکران مسلمان، ۱۳(۴): ۳۵ - ۴۸.

<https://doi.org/10.22059/jstmt.2023.359770.1619>



© نویسندگان.

ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.

DOI: <https://doi.org/10.22059/jstmt.2023.359770.1619>

## ۱. مقدمه و بیان مسئله

چگونگی رابطه مردم و دولت و حقوق و تکالیف متقابل شهروندان و دولت در یک جامعه یکی از مهم‌ترین موضوعات حوزه علوم اجتماعی و سیاست است. به موازات شکل‌گیری دولت مدرن، مفهوم شهروندی و نقش شهروند به‌مثابه یکی از مهم‌ترین عناصر اجتماعی در جامعه مدرن، حقوق سیاسی و اجتماعی و تکالیف دوسویه دولت و شهروند در نقطه تمرکز اندیشمندان حوزه علوم اجتماعی و فیلسوفان سیاسی قرار گرفت. مفهوم شهروندی از کلیدی‌ترین مفاهیم در تاریخ اندیشه اجتماعی و سیاسی به‌ویژه در فلسفه سیاسی یونان باستان است و در آثار ارسطو و دیگر فیلسوفان سیاسی غرب به آن پرداخته شده است. برخی فیلسوفان مسلمان نیز ضمن توجه به آثار یونان باستان، با ابتنا به بنیان‌های معرفتی دینی تعریف مشخصی از مفهوم شهروندی ارائه کرده‌اند. فارابی از جمله فیلسوفان مسلمانی است که در قالب مفاهیمی چون «مدینه» و «مدنی» به جایگاه و نقش افراد در جامعه و رابطه میان فرد و دولت اشاره کرده است. در فلسفه مدرن روایت خاص مکتب لیبرالیسم از شهروندی منشأ آثار و تحولات چشمگیری در عرصه‌های مختلف اجتماعی، سیاسی و اقتصادی در ابعاد وسیعی بوده است. فیلسوفان جماعت‌گرا ضمن ارائه تعریفی مشخص از مفهوم شهروندی و نقد روایت خاص لیبرالیسم از حقوق شهروندی و فردگرایی لیبرال، آن را منشأ آسیب‌هایی برای اخلاق، فرهنگ و جامعه مدنی معرفی می‌کنند. هریک از این تعاریف در بستری تاریخی، فرهنگی و اجتماعی مشخصی ارائه شده است و در نتیجه می‌تواند نتایج متفاوتی از نظر سیاسی و اجتماعی داشته باشد.

بحث و بررسی درباره مفهوم شهروندی از آن رو اهمیت می‌یابد که امروزه رعایت و توجه به حوزه شهروندی یکی از مهم‌ترین شاخص‌های حکمرانی خوب و کارآمدی سیستم‌های سیاسی به‌شمار می‌رود. به‌نظر می‌رسد مطالعه نظری و تاریخی مفهوم شهروندی در اندیشه فیلسوفان اجتماعی می‌تواند مقدمه‌ای برای توسعه معرفتی و کنشگری‌های مدنی در چهارچوب نظام شهروندی باشد. براین اساس بررسی و تحلیل مفهوم شهروندی از منظر فارابی، مک‌اینتایر و رالز که هریک بنا بر ادله خاص خود تصویری از حقایق و واقعیات را مشخص می‌کنند و برای ساخت آن در جامعه گام برمی‌دارند، مهم است و اولویت دارد؛ زیرا با مقایسه اندیشه اندیشمندان غربی و متفکران مسلمان ضمن بازشناسی مفهومی مفاهیم کلیدی در حوزه علوم اجتماعی و سیاسی، برجستگی‌ها و شاخصه‌های هریک از رویکردهای مورد مطالعه روشن می‌شود تا در این مسیر با تبیین مفهومی در حوزه نظر، بستر تحقق آن در عرصه عمل فراهم شود. پژوهش‌هایی از این قبیل نیز تلاشی برای بازاندیشی و احیای سنت اندیشه‌ای اسلامی-ایرانی در مسیر توسعه سازوکارهای نظام حکمرانی بومی است.

به‌منظور بررسی مسئله شهروندی به‌منزله مفهوم عصر مدرن با آرای فارابی که در دوره پیشامدرن زیست کرده است، نمی‌توان مقایسه‌ای کاملاً هم‌تراز انجام داد؛ به همین دلیل نیازمند چارچوبی نظری هستیم که سازوکاری را برای مفاهمه گزاره دوران پیشامدرن و عصر مدرن فراهم کند. در این باره حقیقت (۱۳۸۶) در مقاله خود با ارائه شیوه‌ای چهارمحوری شکل‌دهی به سازوکاری برای برقراری این مفاهمه را صورت داده است. این چهار مرحله به این ترتیب هستند که ابتدا باید نتیجه گرفت مفهوم شهروندی در عصر مدرن با مفهوم مشابهی در دوران سنت مترداف نباشد. گام دوم این است که تبیینی میان مفهوم شهروندی با منظومه نظری جهان سنت وجود نداشته باشد. سوم اینکه امکان تعریف شاخص‌های عرضه‌شده از مفاهیم مدرن به سنت فراهم باشد و در نهایت به ارزیابی آن شاخص‌ها و میزان برتافتن و هم‌نشینی آن مفاهیم پرداخته شود. به این ترتیب شهروندی که به عاملیت مدنی افراد در جامعه نظارت دارد، متعلق به عصر مدرن است. همچنین در چارچوب نظام حکمرانی این عصر معنا بخش است و نمی‌توان مفهوم کاملاً مترادفی را برای آن در عصر سنت لحاظ کرد. از سوی دیگر تبیینی نیز میان امر شهروندی با نظام حکمرانی مطلوب فارابی مشاهده نمی‌شود؛ چراکه فارابی نیز بنیاد جامعه را براساس افراد و کیفیت اهتمام آنان به ساخت جامعه و حکمرانی مدنظر قرار داده است. البته او در چارچوب نظام حکمرانی فقهی-فلسفی می‌اندیشد. به این ترتیب به‌منظور نسبت‌سنجی شهروندی با آرای او نیازمند برشمردن، بررسی و تحلیل مؤلفه‌هایی هستیم که ادراک مشترکی را میان سه رویکرد در پیوند با مسئله شهروندی ابراز می‌کنند. در این نوشتار، با رویکردی توصیفی-تحلیلی و با استفاده از روش اسنادی و کتابخانه‌ای، مفاهیمی مانند فرد،

جامعه، حق و خیر از منظر فیلسوفان مکتب لیبرالیسم و جماعت‌گرایی و همچنین اندیشه‌ی فارابی بررسی و مقایسه شده‌اند؛ از این‌رو این مطالعه درصدد پاسخ به این پرسش‌هاست که از منظر فارابی، مک‌این‌تایر و رالز چه مؤلفه‌هایی مقوم مفهوم شهروندی محسوب می‌شوند، نسبت میان فرد و جامعه در آرای این سه اندیشمند چگونه تبیین شده و آنان چه تعریفی از مفهوم حق و خیر در چارچوب مفهوم شهروندی ارائه کرده‌اند.

## ۲. پیشینه پژوهش

اکبری نوری و صالحی (۱۴۰۰) در قالب پژوهشی تطبیقی و با رویکرد توصیفی-تحلیلی به بررسی مفهوم خیر و حق در اندیشه‌ی سیاسی فارابی و رالز به‌مثابه یکی از مهم‌ترین مفاهیم در نسبت با شهروندان و افراد جامعه و حکومت پرداختند. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد میان فارابی، اندیشمند اسلامی و رالز، اندیشمندی لیبرال، دیدگاه‌های متفاوتی درباره‌ی خیر و حق وجود دارد.

خلوصی (۱۳۹۶) در پژوهش خود به تبیین مفهوم و مؤلفه‌های شهروندی در فلسفه‌ی سیاسی ارسطو و فارابی پرداخته است. بر پایه‌ی یافته‌های این بررسی، ارسطو حقوق و تعهدات متقابل فرد و جامعه را براساس اصل اعتدال صورت‌بندی کرده است. از نگاه فارابی نیز حقیقت در نقطه‌ی کانونی نظام شهروندی قرار دارد و ارتباط و پیوند عمیقی میان شریعت و فلسفه برقرار است. در واقع شهروندی حقیقت‌گرایانه‌ی فارابی براساس تعامل شریعت و فلسفه تعریف می‌شود. حقیقت (۱۳۹۹) در مقاله‌ی خود ضمن معرفی مبانی و موج‌های جماعت‌گرایی، به بررسی نقدهای متفکران این مکتب به لیبرالیسم و فردگرایی لیبرال در ساحت اجتماع پرداخته است. این مطالعه از سازگاری نقدهای جماعت‌گرایی با دیدگاه اسلامی در برخی ابعاد حکایت دارد. با نگاهی به آثار و مکتوبات مرتبط با موضوع پژوهش می‌توان دریافت تاکنون پژوهشی مشخص با موضوع بررسی مفهوم شهروندی از منظر فارابی، مک‌این‌تایر و رالز انجام نشده است؛ بنابراین در این پژوهش مؤلفه‌های مقوم شهروندی از منظر این افراد بررسی، تحلیل و مقایسه می‌شوند.

## ۳. تأملی نظری درباره‌ی مفهوم شهروندی در فلسفه‌ی سیاسی

مفهوم «شهروند» در تناسب قرارگیری و هم‌نشینی با مفاهیم دیگر، معانی متفاوتی را در طول تاریخ پذیرفته است. اولین مفهومی که به شهروندی هویت می‌بخشد، مفهوم شهر است. این مفهوم در پیوند با رویکردهای نظری، معانی متفاوتی پیدا می‌کند. ارسطو<sup>۱</sup> شهر را اجتماعی به‌قصد برپاداشتن خیر تعریف می‌کند (ارسطو، ۱۳۸۶: ۱). همچنین شکل اجتماع انسانی و هم‌نشینی آنان با یکدیگر را نه‌تنها از روی اراده، بلکه مطابق انگیزه‌های طبیعی آن می‌داند. در ابتدا انسان بنا به حکم طبیعت و برای رفع نیازها، نهاد خانواده را شکل می‌دهد. در گام بعد، نخستین اجتماعی را که پس از اجتماع چند خانواده پدید می‌آید دهکده<sup>۲</sup> می‌نامد که هدف آن چیزی بیش از برآوردن نیازهای روزانه نیست. پس از شکل‌گیری چندین دهکده در کنار یکدیگر جامعه‌ای به‌وجود می‌آید که به لحاظ توانایی برآوردن نیازهای خویش به غایت کمال است و آن را شهر<sup>۳</sup> می‌نامند. در مرحله‌ی بعد انسان به کمک تکامل خود در مقام طبیعی خویش یعنی حیوان اجتماعی ظهور می‌یابد و استعدادهای او از جمله قوه‌ی ناطقه کمال می‌یابد. وی رسالت خلق انسان را در استفاده از خرد و فضیلت در زندگی می‌داند و این ویژگی تنها در سامان جامعه‌ی سیاسی (شهر) و شهروندی امکان‌پذیر است (همان: ۱-۷).

ارسطو حیات فردی و مدنی افراد را پروژه‌ی اخلاقی برای رسیدن به خیر و فضیلت تلقی می‌کند و شهروندی در حکومت قانونی را بر تربیت اخلاقی استوار می‌داند. او معتقد است مدینه برای ایجاد یک زندگی خوب به‌وجود آمده است. ایجاد زندگی خوب نیز تابعی از رعایت اصول و قوانین اخلاقی به‌شمار می‌آید و فرد تابع آن‌ها است (کاپلستون، ۱۳۸۸: ۴۰۹). ارسطو سیاست را امری جدا از شهر نمی‌داند و هدف نهایی سیاست را دستیابی به خیر تعریف می‌کند (ارسطو، ۱۳۹۰: ۴۴). وی می‌گوید: «ما پذیرفتیم که هدف علم سیاست، عالی‌ترین هدف‌ها است؛

1. Aristotle

2. Asty

3. Polis

زیرا به کار تعلیم و هدایت مردم کشور می‌خورد تا مردانی نیک باشند و در راه شرافت قدم بردارند» (همان: ۶۲). می‌توان گفت نقد جماعت‌گرایان در نقد بنیان‌های نظری لیبرالیسم متأثر از آرای ارسطو است.

روایت لیبرالیسم از شهروندی به بعد از رنسانس و تحولات قرن ۱۶ برمی‌گردد. ریشه‌های شکل‌گیری این مفهوم متأثر از علل و عوامل عینی و ذهنی و خرد و کلان بسیاری بوده است. این عوامل چنان با هم درآمیخته‌اند که تفکیک آن‌ها از یکدیگر مقدور نیست. تغییرات عینی در این حوزه از یک سو متأثر از تحولات حوزه اقتصاد، علم و صنعت، دین، اجتماع، فرهنگ و سیاست است و از سوی دیگر نظریه‌پردازی فیلسوفان سیاسی، مصلحان دینی، اقتصاددانان، دانشمندان و متفکران اجتماعی بسترهای نظری این تحول مفهومی را فراهم کرده‌اند. همچنین شکل‌گیری ایدئولوژی‌های لیبرالیسم، سوسیالیسم، اصلاحات مذهبی، انقلاب‌های سیاسی مانند انقلاب کبیر فرانسه، جنبش‌های ناسیونالیستی و اجتماعی از قبیل مبارزات طبقاتی، فمینیستی و اقلیت‌های قومی هرکدام فضایی برای گفت‌وگو در اضلاع گوناگون این مفهوم را فراهم کرده‌اند (ایران‌منش، ۱۳۹۴: ۲۶۵). همچنین شکل‌گیری مسائلی مانند دولت مدرن، ملت و نسبت میان مردم و حکومت در قامت شهروندی بستر بررسی‌های عمیق‌تر در این حوزه را فراهم کرده است. شهروندی از منظر لیبرالیسم بر بنیاد آزادی و برابری فردی شکل می‌گیرد. شهروندان به صورت رسمی عضو مشروع و برابر جامعه تلقی می‌شوند و از حقوق، امتیازات و تکالیف اجتماعی برخوردارند. این حقوق ناظر به شأن انسانی افراد بدون ملاحظات نژادی، مذهبی، طبقاتی و جنسیتی است (فالكس، ۱۳۹۰: ۱۳). در واقع شهروندی موقعیتی است در اجتماعی سیاسی که نحوه رابطه فرد با اجتماع سیاسی را بنا بر حقوق و مسئولیت‌ها مشخص می‌کند و دارنده این موقعیت از حق تعیین سرنوشت و حق مشارکت در اداره امور جامعه برخوردار است (ایران‌منش، ۱۳۹۴: ۳۸). کارکرد اصلی شهروندی اداره جامعه براساس اصول احترام به حقوق دیگران و تعهد به ایفای نقش در حفظ نهادهای مشترکی است که این حقوق را پایدار می‌کنند (عیوضی و باب‌گوره، ۱۳۹۱). جماعت‌گرایی<sup>۱</sup> مکتبی فلسفی است که در دهه ۱۹۸۰ ظهور یافت. این مکتب در مقام واکنش و ضدیت با نابرابری‌های جامعه مدرن و تفکرات سیاسی که فردگرایی لیبرال را ارزش می‌پنداشته‌اند، در اواخر قرن بیستم پدید آمد. انتشار کتاب در پی فضیلت اثر السدیر مک‌این‌تایر در سال ۱۹۸۱ و لیبرالیسم و محدودیت‌های عدالت نوشته مایکل سندل در سال ۱۹۸۲ را می‌توان اعلان موجودیت این جریان تلقی کرد. جماعت‌گرایی را باید به صورت طیفی از دیدگاه‌های متفاوت نگریست، اما برخی شباهت‌ها و رویکردهای مشترک سبب شده است خود یا منتقدان آن‌ها را با این عنوان بشناسند. جماعت‌گرایان حاصل فردگرایی لیبرال را آزادی افراد از وظایف اجتماعی و مسئولیت‌های اخلاقی و همچنین تشویق آن‌ها به منافع نگری فردی و حقوقی خودشان می‌دانند. در شرایطی که جامعه در خلأ بنیان‌های اخلاقی که موجب حفظ نظام اجتماعی می‌شود، به سر می‌برد به معنای واقعی کلمه از هم گسسته می‌شود. در این میان جامعه لیبرال نسخه‌ای از خودخواهی و طمع لجام‌گسیخته است که در نهایت زمینه‌های نابودی خود را فراهم می‌کند (هیوود، ۱۳۹۱: ۷۹-۸۰). از نگاه جماعت‌گرایان تنها راه خروج از این شرایط بازگشت به ریشه‌های اخلاقی است که ارسطو بنیان نهاده است؛ یعنی بازگشت به سیاست به منزله «خیر مشترک» (همان: ۶۶). شهروندی به کیفیت رابطه فرد و دولت معنا و سازوکار می‌بخشد و مجموعه‌ای از نقش‌ها، حقوق، تکالیف و انتظارات متقابل را تعریف و تعیین می‌کند، اما اینکه مناسبات وابسته به آن بر بنیاد فردگرایی یا اجتماع‌گرایی شکل گیرد، سازوکار متفاوتی را در پی دارد. به این صورت که اگر شهروندی با پیش‌انگاشت فردگرایانه شکل بگیرد، رویکرد لیبرال با محوریت اصل شهروندی حقوقی بر آن حاکم می‌شود، اما چنانچه در پیوند با اجتماع‌گرایی امتزاج یابد، اصولی چون شهروندی وظیفه‌گرا، تأکید بر نقش دولت به منزله کارگزار اخلاقی و اهمیت جامعه و زندگی اجتماعی مطرح می‌شوند (هیوود، ۱۳۹۳ الف: ۵۹۲).

فارابی، بنیان‌گذار فلسفه سیاسی-اسلامی، با تأکید بر سه عنصر بنیادین حقیقت، فضیلت و سعادت به تعریف مفهوم شهروندی پرداخته است. شهروندی در نظر او براساس تعامل نزدیک میان شریعت و فلسفه بازسازی شده است. همچنین ارزش‌هایی مانند آزادی، عدالت،

قانون‌مداری و دیگر مؤلفه‌های شهروندی در چارچوب تعامل و پیوند میان حقیقت، فضیلت و سعادت مدنظر قرار گرفته است. با توجه به اینکه فارابی در جامعه دینی و مسلمان زیست می‌کرده است، فلسفه سیاسی او در چارچوب اقتضانات جامعه دینی و اسلامی تعریف خاصی از مفهوم شهروندی ارائه می‌کند. براین اساس در این مطالعه، مفهوم شهروندی از منظر فارابی و مک‌این‌تایر به نمایندگی از اندیشمندان جماعت‌گرا و رالز به نمایندگی از اندیشمندان لیبرال بررسی می‌شود.

## ۴. یافته‌های پژوهش

### ۴-۱. اجتماع و شهروندی

رالز در مقام تعریف مفهوم جامعه معتقد است «جامعه سیاسی نوعی انجمن نیست و امکان ندارد که چنین باشد. ما به‌طور اختیاری وارد آن نمی‌شویم. برعکس، صرفاً در لحظه معینی از زمان تاریخی، خود را در جامعه سیاسی خاصی می‌یابیم. جامعه سیاسی نظام منصفانه همکاری اجتماعی است که در طول زمان از نسلی به نسل بعد، با همکاری شهروندان آزاد و برابر شکل گرفته و به هنجارهای جامعه در سراسر زندگی خود شکل می‌دهند. این تلاش به این منظور است که تا جهان اجتماعی به حداقل نظم سیاسی شایسته و مطلوب دست پیدا کند؛ به نحوی که به رژیم دموکراتیک، معقول و عادل منتهی شود» (رالز، ۱۳۸۸: ۲۵). یکی از مقتضیات تحقق چنین جامعه‌ای، پلورالیسم معقول است. علاوه بر این ایده جامعه به‌مثابه نظام منصفانه همکاری اجتماعی در پیوند با دو ایده بنیادین دیگر توأمان به‌وجود می‌آید. نخست ایده شهروندان در مقام اشخاص آزاد و برابر و دوم ایده جامعه بسامان، یعنی جامعه‌ای که به‌شکلی کارآمد با برداشتی عمومی از عدالت سامان می‌یابد (همان: ۲۷). به‌طورکلی در قرائت لیبرال رالز مسئله شهروندی و جامعه از منظر سیاسی و در چارچوب انصاف شکل می‌گیرد. رالز جایی از آزادی فردی دفاع می‌کند و جایی دیگر بر تلقی عمومی از خیر تأکید دارد. اما تلقی عمومی او از خیر نیز در چارچوب آزادی‌های فردی و نظام همکاری اجتماعی شکل می‌گیرد. در نگاه رالز برای شکل‌گیری یک جامعه دموکراتیک، شهروندان باید اشخاص معقولی باشند؛ به این معنا که فردیت و تفاوت‌های انسانی را بپذیرند و آماده همکاری با دیگران باشند. در اینجا انصاف عامل جمع‌کننده اجتماع است. به تعبیر دقیق‌تر، رالز وجه معرفتی را به کناری می‌نهد و بر رویکردی سیاسی و منطق همکاری اجتماعی و انصاف برای شکل‌گیری جامعه دموکراتیک تأکید می‌کند. به عبارت دیگر عدالت به‌مثابه انصاف به معنای عبور از عدالت و جایگزینی انصاف است؛ زیرا در دوگانه امر استدلالی منتج به اختلاف و منطق همکاری اجتماعی منصفانه، گزینه دوم مطلوب است. او خود نیز بر این امر اشاره می‌کند که «عقل سلیم امر معقول<sup>۱</sup> را ایده‌ای اخلاقی می‌داند که حساسیت اخلاقی را دربردارد، ولی امر عقلانی<sup>۲</sup> را در کل چنین نمی‌داند» (همان: ۳۰). از این منظر شهر و شهروندی به مکانی برای بقا و زیست تنزل پیدا می‌کند که هدف غایی آن حفظ نظام اجتماعی فردیت‌یافته است. از سوی دیگر معنا، استدلال، خیر و فضیلت به گزاره‌های شخصی و قابل مذاکره تنزل پیدا می‌کند و شهروندی نیز در این نظریه در بهنجارشدن با این سازوکار معنا می‌یابد (همان).

از نگاه جماعت‌گرایان، فردگرایی لیبرالیستی به اتمیزه‌شدن جامعه و شکل‌نگرفتن شهروند مشارکت‌جو منجر می‌شود. لیبرال‌ها در پاسخ به این اشکال بر این نکته تأکید دارند که فرد حق دارد به‌منزله شهروند در حیات سیاسی جامعه ایفای نقش کند؛ بنابراین شهروندان در قالب شهروند فعال و شهروند منفعل تعریف می‌شوند. در تعریف جانوسکی و گران نیز به این دسته‌بندی اشاره شده است که «شهروندی عضویت منفعل و فعال افراد در یک دولت-ملت با حقوق جهان‌شمول و تعهدات با ملاحظه سطح مشخصی از برابری» محسوب می‌شود (Janoski & Gran, 2002: 13)، اما راه‌حل جلوگیری از اتمیزه‌شده جامعه را نیز باید در جامعه مدنی جست‌وجو کرد. وجود جامعه مدنی با مجموعه‌ای از نهادها، سازمان‌ها، انجمن‌ها و تشکل‌های مدنی امکان مشارکت فعال شهروندان را در عرصه عمومی فراهم می‌کند (ایران‌منش، ۱۳۹۴: ۱۷۰). فرد در لیبرالیسم آزاد است در صورت تردید در مشارکت خویش در اعمال اجتماعی روزمره از آن کناره‌گیری کند؛ در نتیجه به‌دلیل

1. Reasonable  
2. Rational

مشارکت و پیوندش در روابط اقتصادی، دینی، جنسی یا تفریحی تعریف نمی‌شود؛ زیرا در پذیرش و رد هریک از آن‌ها آزاد است. رالز «خود» را مقدم بر اهدافی می‌داند که به کمک آن تصدیق یافته است (Rawls, 1971: 560). البته این دیدگاه را به کانت نسبت می‌دهند؛ زیرا او از مدافعان مطرح این دیدگاه محسوب می‌شود که فرد بر تمام نقش‌ها و روابط اجتماعی مقدم است و تنها در صورتی آزاد دانسته می‌شود که بتواند این ویژگی‌های وضعیت اجتماعی خویش را از خود دور نگاه دارد و مطابق استنتاجات عقل و منطق درباره آن‌ها قضاوت کند.

جماعت‌گرایان این ایده کانتی را که رالز تکرار می‌کند نادرست می‌دانند و تأکید می‌کنند «خود» در اعمال اجتماعی جاری، نهفته و واقع می‌شود و ما در همه شرایط و زمان‌ها آزاد نیستیم که خود را از آن عرصه‌ها بیرون بکشیم و دور نگه داریم. همه ما در تصمیم‌گیری درباره چگونگی زیستن، وضعیت خویش را به منزله حاملان یک هویت اجتماعی خاص بررسی می‌کنیم؛ در نتیجه آنچه برای من خیر است باید برای هرکس دیگری با همین نقش‌ها نیز خیر باشد؛ از این رو آزادی فردی به جای آنکه خارج از این نقش‌های اجتماعی اعمال شود، درون آن‌ها اعمال می‌شود و بنابراین احترام حکومت به آزادی فردی ما به معنای توانا کردن ما برای خروج از عرصه‌های اجتماعی نیست، بلکه مطابق هدف سیاست، خیر عامه باید با تشویق و ترغیب افراد به منظور حضور در نقش‌ها و عرصه‌های اجتماعی درکی عمیق‌تر از این مشارکت را محقق کند؛ بنابراین اگر بخواهیم نقدهای جماعت‌گرایان بر لیبرالیسم را به صورت موجز مطرح کنیم می‌توان آن را در سه بند «لیبرالیسم تهی است، تصورات ما را از خویشستن نقض می‌کند و نهفتگی ما را در اعمال اجتماعی نادیده می‌گیرد» خلاصه کرد (کیملیکا، ۱۳۷۶).

جماعت‌گرایان معتقدند انسان فارغ از جامعه و بدون تعهد و تکلیف به آن به وجود نمی‌یابد. از دیدگاه این متفکران، انسان در برابر جامعه و خیر و شر و سعادت و شقاوت آن مسئول و متعهد است؛ از این رو در برابر تلقی فارغ‌البالی که از انسان در لیبرالیسم سیاسی رالزی ارائه می‌شود، از انسان متعهد یا انسان جای‌گرفته در اجتماع سخن می‌گویند. بوچر و کلی از این ویژگی به «تعبیه‌شدگی» یا معنا یافتن فرد در دامن و متن جامعه یاد می‌کنند و می‌گویند درباره سندل این اصطلاح به طور کامل در برابر اصطلاح انسان بی‌تعهد قرار می‌گیرد (Boucher & Kelly, 1994: 26). به تعبیر دیگر، رالز وضعیت اولیه‌ای را ترسیم می‌کند که برای اینکه افراد، اصول عدالت را بر اساس منافع خویش به کار نگیرند، نباید از شاخصه‌های اصلی شخصیت خود آگاه باشند که این همان فرض «پرده جهل»<sup>۱</sup> یا ناآگاهی است که رالز در وضعیت اولیه افراد را پشت این پرده تصور می‌کند (Rawls, 1993: 23).

از منظر لیبرال‌ها شهروندی یعنی توانایی افراد در تشکیل و تعقیب برداشت خودشان از مفهوم خیر و مصلحت با رعایت احترام برای برداشت دیگران از آن مفهوم؛ بنابراین مفهوم خیر عمومی به معنای کلاسیک از بحث خارج می‌شود، اما از منظر جماعت‌گرایان، مفهوم خیر عمومی به طور بنیادین مقدم بر برداشت افراد از منافع و امیال خودشان است و شهروندی نیز اساساً به معنای توانایی برای تشخیص و رعایت خیر همگانی است. در مقابل لیبرالیسم تصور خیر و صلاح عمومی را دارای مضامین و عناصر سنتی و متعلق به جوامع پیشامدرن، دینی و توتالیتر و دموکراسی به معنای کثرت‌گرایی را با چنین تصویری غیر قابل سازش می‌داند؛ در نتیجه تأکید خیر و مصلحت عمومی با این اندیشه تضاد دارد؛ زیرا در جامعه دموکراتیک مدرن نمی‌توان متأثر از برداشتی واحد از خیر و صلاح عمومی جامعه را بسامان کرد (بشیریه، ۱۳۸۲: ۲۶۷-۲۶۸).

مک‌اینتایر، فیلسوف سیاسی جماعت‌گرا و نوارسطویی، برخلاف رالز بر مؤلفه‌هایی چون عقل سلیم، حیات نیک، خیر و فضیلت تأکید می‌کند. او به دنبال احیای مجدد سازوکار عقلایی در زیست مدرن است؛ زیرا باور دارد مدرنیته، تمام بسترهای معنا بخشش به زیست مدنی را که میراث سنت ارسطویی و الهیاتی بوده به نابودی کشانده است. او سعادت انسان را به زندگی در شهر وابسته می‌داند و شرکت انسان‌ها در تدبیر امور شهر را بخشی از فعالیت‌هایی تلقی می‌کند که انسان را در کسب فضایل یاری می‌رساند.

مک‌این‌تایر کسب فضایل را در تمامی سطوح اجتماعی و سیاسی دنبال می‌کند. او مدعی است انسان به‌تنهایی قادر به جست‌وجوی خوبی نیست و نمی‌تواند به فضایل عمل کند. در واقعیت نمی‌توان این مسئله را نادیده گرفت که خودیت انسان برای یافتن هویتش با عضویت در جماعتی مانند خانواده، محله، شهر و قبیله به مقصودش نائل می‌شود. به عبارت دیگر ما حاملان هویت اجتماعی خاص به محیط خود هستیم. انسان‌ها به‌دلیل نقش‌هایی که در سطوح مختلف ایفا می‌کنند، زندگی اخلاقی خویش را شکل می‌دهند (مک‌این‌تایر، ۱۳۹۰: ۳۶۹). مک‌این‌تایر برای توصیف غایت زیست انسانی بر مفهوم «حیات نیک» تأکید می‌کند. او جامعه را حقیقتی می‌داند که روایتی از هویت و سنتی را برای شهروندانش به میراث می‌گذارد که فهم خود از آن ناشی می‌شود. اجتماع تنها برای بقا و تأمین نیاز و خانواده برای همزیستی به‌منظور تداوم نسل نیست، بلکه حقیقتی انسانی برای تعالی و حیات نیک است. در این چهارچوب انسان تنها همزیستی نمی‌کند، بلکه برای زیست فاضله وارد تعامل می‌شود؛ چراکه در این چارچوب باور دارد خیر امری فردی نیست، بلکه «خیر من به‌عنوان یک انسان با خیر کسان دیگری که من با آنان در جامعه انسانی پیوند خورده‌ام یکی است» (همان: ۳۸۳)، اما در این رویکرد خیر دارایی خصوصی نیست، بلکه فهم خیر در روابط انسانی معنا و تحقق می‌یابد. درواقع جامعه براساس طرح مشترکی از خیر فی‌الذات شکل و معنا پیدا می‌کند و بدون مفهوم مشترکی از خیر برای نوع انسانی نمی‌تواند وجود داشته باشد (همان: ۳۸۸). به این ترتیب جامعه و سازوکار مدنی عرصه‌ای برای کنش‌گری در راستای زیست فاضله و حیات نیک است.

در نگاه فارابی شهر جایی است که «مردم را در برگیرد و آنان را نگه دارد» (فارابی، ۱۳۸۲: ۲۶). فارابی انسان را جاندار خردمندی می‌داند که تحقق نیازها، شایستگی‌ها و فضائلش منوط به تعلق به اجتماع انسانی است که در یک جا سکنی دارند و این اجتماع می‌تواند بزرگ، میانه و کوچک باشد (فارابی، ۱۳۸۹: ۱۴۵). «آدمی به کمال فطری خود نخواهد رسید؛ مگر به مدد اجتماعات که در امور مددکار یکدیگر باشند و در رفع نیازهای یکدیگر اقدام کنند تا جامعه هم برپای باشد و هم به کمالات برسد. از اینجاست که افراد انسان افزون شدند و در جایی آباد از زمین زندگی کردند و از این افراد جامعه‌های انسانی پدید آمد» (فارابی، ۲۰۱۶: ۶۹)؛ بنابراین جوامع به‌منظور دو هدف شکل می‌گیرند: برطرف کردن نیازهای فردی و جمعی و سعادت و نیک‌بختی. فارابی تأکید می‌کند «عالی‌ترین خیر و کمال نهایی ابتدا در مدینه به‌دست می‌آید» (همان). به این ترتیب او شهرها را در نسبت به فضیلت و خیر دسته‌بندی می‌کند. او از یک سو دسته‌بندی شهرها را در پیوند با تأمین نیازها مدنظر قرار می‌دهد و از سوی دیگر شهرها را در نسبت با فضیلت به چهار دسته مدینه فاضله، جاهله، مبدله، ضاله و فاسقه دسته‌بندی می‌کند و ذیل مدینه جاهله، شش گونه مدینه (ضروریه، نذاله، خست، کرامت، تغلب و جماعیه) را تبیین و متمایز می‌کند. فارابی اشکال مجموعه شش‌گانه مدائن جاهله را فردگرایی حاکم بر آن می‌داند که افراد و گروه‌ها منافع خود را پیگیری می‌کنند (فارابی، ۱۳۸۹: ۲۸۷)؛ در صورتی که در شهر فاضله محوریت امور بر خیر و نیکی قوام خواهد یافت (فارابی، ۱۳۸۲: ۳۰).

در اندیشه فارابی شهروندان انتخابگر هستند و این انتخاب انسان‌هاست که نوع شهروندی آن‌ها را تعیین می‌کند، اما همان‌طور که اشاره شد مدینه فاضله تنها برای آن دسته از افرادی آماده شده است که خواستار حقیقت هستند و راه رسیدن به آن را می‌دانند. به تعبیر دیگر هم به حقیقت آگاهی دارند و هم در مقام عمل به آن خواهند آمد. در این نگاه رفتار شهروندان در چارچوب شاخص‌ها و معیارهای کلان در سطح جامعه تنظیم می‌شود و افراد باید برای تحقق مدینه فاضله تلاش کنند. فرد در جامعه صرف‌نظر از اینکه در مقام نظر، شاخص‌ها و ملاک‌های عمومی را بپذیرد یا نپذیرد در مقام عمل باید در چارچوب تعیین‌شده رفتار کند؛ در غیر این صورت شایستگی شهروندی در مدینه مورد نظر را ندارد (همان: ۲۱). در چارچوب اندیشه فارابی قوانین نظام شهروندی مبتنی بر شریعت تعریف می‌شود و این امر یکی از مؤلفه‌های متمایزکننده فلسفه سیاسی فارابی و فلسفه سیاسی مدرن است.



#### ۴-۲. فرد و جمع

سنت فردگرایی<sup>۱</sup> در لیبرالیسم به لحاظ هستی‌شناختی به تأکید بر اصالت فرد و تقدم طبیعی آن بر جامعه دلالت دارد. مطابق معرفت‌شناسی اندیشمندان لیبرالی مانند رالز، هیچ نهاد برخوردار از خاستگاه اجتماعی، همچون سنت، فرهنگ، اخلاق و سیاست پیش از ارادهٔ افراد قرار نخواهد گرفت و اعتبار امور منبع و داوری جز خواست و ارادهٔ فردی افراد نخواهد داشت. در واقع حقوق فردی چارچوبی را برای دستیابی افراد و گروه‌ها به اهداف و ارزش‌های خود با برخورداری از آزادی را مهیا می‌کند و این آزادی تنها به‌منظور حفظ آزادی‌های دیگران با محدودیت‌هایی مواجه می‌شود و ساختار حقوقی جامعه نیز باید بستر برابری را برای حفظ آزادی‌ها و پایبندی‌های اخلاق در جامعه فراهم کند. حفظ کرامت انسانی مستلزم آن است که هر فرد نه به‌منزلهٔ یک ابزار، بلکه به‌عنوان هدف و غایت مدنظر قرار گیرد؛ بنابراین آنچه فضیلت است خود فرد است نه اهداف و فضایی که فرد برای خود متصور می‌شود (ایران‌منش، ۱۳۹۴: ۱۵۹).

جامعه از منظر جماعت‌گرایان به لحاظ هستی‌شناسی حاصل روندی طبیعی از حیات انسانی است و ریشه در وابستگی‌ها و دل‌بستگی‌هایی دارد که نیازهای محاسبه‌گرانهٔ فردی، جزئی از آن محسوب می‌شوند نه رکن اصلی آن. آنان به‌طور کلی هویت فردی را جدا از هویت جمعی تعریف‌شدنی نمی‌دانند. در این میان هویت ما مقدم بر مشارکت‌مان در جامعه نیست، بلکه بسیاری از نقش‌هایی که افراد در جامعه ایفا می‌کنند مانند نقش شهروندی یا احزاب و گروه‌های مدنی حاصل مشارکت ما و سازندهٔ هویت ماست.

جماعت‌گرایان تعهد به جامعه را تنها حاصل یک قرارداد نمی‌دانند، بلکه آن را وظیفه‌ای طبیعی و ویژگی ذاتی هر جامعهٔ باثبات معرفی می‌کنند که نشان می‌دهد ارزش‌ها و هویت ما تا حدود زیادی از جامعه‌مان تأثیر گرفته است (هیوود، ۱۳۹۱: ۱۶۹)؛ در نتیجه این ادعا که افراد حق مجزای بودن از سنت‌ها و فرهنگ‌های جامعهٔ پایهٔ خود را دارند امری بی‌معناست (همان: ۱۶۵). مک‌اینتایر معتقد است ما همواره به‌کارگیری فضایل را درون جامعه‌ای خاص و با اشکال نهادی ویژهٔ خودش آموزش می‌بینیم؛ بنابراین هویت انسان در بستر تجربه‌ای شکل می‌گیرد که فرد در آن زندگی می‌کند، اعمالش براساس آن شکل می‌گیرد و همچنین اعمال دیگران را مطابق آن درک می‌کند (مک‌اینتایر، ۱۳۹۰: ۳۲۹ و ۳۵۵). آنچه برای فرد خیر است برای هرکسی هم که در آن جامعه زیست می‌کند و در حال ایفای نقش است نیز خیر به‌شمار می‌آید. داستان حیات انسان همواره در داستان آن جوامعی تجسم می‌یابد که هویتش را از آن برگرفته است. انسان با گذشته‌ای به دنیا آمده است و اگر سعی کند خود را به سبکی فردگرایانه از گذشتهٔ جامعهٔ خویش جدا کند، ارتباطات کنونی خود را ضایع کرده است. به عبارت دیگر هویت تاریخی و هویت اجتماعی با هم پیوند دارند (همان: ۳۷۰-۳۷۱)؛ بنابراین اگر چنان‌که تیلور می‌گوید جامعه سازندهٔ فرد است (Taylor, 1985: 8) انسان حامل سنتی برگرفته از اجتماعی است که در آن زیست کرده است (مک‌اینتایر، ۱۳۹۰: ۳۷۲). در خارج از این ساخت هویتی، افراد نمی‌توانند هیچ معنایی برای خود بیابند.

فارابی در آرای خویش به سه مؤلفهٔ بنیادین مرتبط با مفهوم شهروندی یعنی حقیقت، فضیلت و سعادت می‌پردازد. حقوق و تعهدات متقابل میان فرد و جامعه درون نظم مبتنی بر حقیقت سازمان‌دهی می‌شود تا با رساندن شهروندان به فضیلت، سعادت او را میسر کنند. در این چارچوب، فضیلت در واقع به معنای علم به حقیقت و نیز التزام به حقیقت است. تعریف او از مدینهٔ فاضله هم در واقع به‌منزلهٔ میزان شناخت افراد جامعه از حقیقت و نیز میزان التزام به آن است. بدین ترتیب او شاخص و معیاری برای تشخیص مدینهٔ فاضله و مدینهٔ فاسقه یا دیگر انواع مدن تعریف می‌کند؛ بنابراین با همراهی دو عنصر شناخت و التزام به حقیقت در میان افراد جامعه، جایگاه اهل مدین در نظام مدینهٔ فاضله تحقق می‌یابد (خلوصی، ۱۳۹۵: ۱۳۶). بر این مبنا شهروندان در جامعهٔ مطلوب باید هم از حقیقت شناخت داشته باشند و هم ملتزم به آن باشند؛ در نتیجه «فرد» نمی‌تواند و نباید از «جامعه» منفک باشد. ارزش‌ها در جامعه به‌صورت مشترک تعریف می‌شوند و آنچه برای جامعه ارزش محسوب می‌شود برای افراد جامعه نیز ارزش است و باید مدنظر قرار بگیرد. هر فرد در مدینه یا شهر به‌مثابهٔ عضو بدن انسان

است که هر یک موظف به انجام مجموعه از نقش‌ها و تکالیف هستند. فارابی میان کارکردهای اعضای بدن یک انسان و کارکرد عناصر اجتماعی یک جامعه چنین تفاوت می‌گذارد که اولی کارهای خود را به صورت طبیعی انجام می‌دهد و دومی براساس اراده و انتخاب کارکرد تعیین شده را انجام می‌دهد (روزنتال، ۱۹۶۲: ۱۲۷). این تعاون و همکاری اجتماعی میان افراد جامعه است که در نهایت به تحقق کمال مدینه یا شهر مطلوب می‌انجامد (فارابی، ۱۳۸۲: ۲۸). در اندیشه اجتماعی فارابی مدینه فاضله تنها برای آن دسته از افرادی از جامعه است که خواهان حقیقت هستند و راه رسیدن به آن را می‌دانند. از نگاه او افراد در انجام کار خوب و بد به سه گروه تقسیم می‌شوند: فاضل لافسه یعنی کسانی که کار نیک انجام می‌دهند و از آن لذت می‌برند، ضابط لافسه، کسانی که با وجود میل باطنی می‌کوشند خوب باشند و کار نیک انجام دهند و در نهایت کسانی که نه از خوبی لذت می‌برند و نه چارچوب و قاعده‌ای به منظور خوب شدن برای خود قائل می‌شوند. در مدینه فاضله فارابی دو گروه اول به تعبیری شهروند محسوب می‌شوند و گروه سوم باید از مدینه اخراج شود (فارابی، ۱۳۸۲: ۱۹). شهروندان باید تلاش کنند رفتار خود را در چارچوب ارزش‌ها و قواعد جامعه تنظیم کنند؛ بنابراین فارابی تأکید می‌کند افراد جامعه باید برای اهداف گوناگون با یکدیگر همیاری و همراهی کنند (کرون، ۱۳۸۹: ۳۰۲) و ماهیت و سازوکار جامعه و شهر مطلوب خویش را براساس خواست‌ها و باورهایشان شکل دهند. این مسئله از آن رو اهمیت دارد که فارابی ساخت مدینه را تابعی از اراده مشترک انسانی برای یک هم‌زیستی هدفمند عنوان می‌کند (همان).

#### ۴-۳. حق و خیر

حق و خیر از جمله مفاهیمی هستند که در امتداد مبحث فرد و جمع مطرح می‌شوند. لیبرالیسم بر حقوق فردی و تقدم آن بر خیر همگانی تأکید می‌کند. همچنین در دوره مدرن به منظور تبیین اصول خود از دو مکتب اصالت فایده (جرمی بنتام و جان استوارت میل) و مکتب اصالت وظیفه (کانت) در حوزه فلسفه اخلاق سود برده است. فایده‌گرایان کسب بیشترین لذت را با ملاحظه کمترین رنج مدنظر داشتند. آن‌ها این ادعا را نشئت گرفته از طبیعت انسانی و انتخاب عقلایی او می‌دانند و تشکیل جامعه را نیز در راستای تأمین همین اهداف توجیه می‌کنند. بر این مبنا معیار و داور نهایی به منظور ارزیابی خوبی و بدی اخلاقی و درستی و نادرستی موازین اجتماعی، اصل کلی کسب بیشترین سودمندی<sup>۱</sup> برای بیشترین افراد است؛ البته رالز بر بیشترین سود برای محروم‌ترین افراد (به لحاظ طبقه اقتصادی) تأکید دارد (رالز، ۱۳۸۸: ۱۰۶). به هر ترتیب در این رویکرد بهترین داور به منظور تشخیص اینکه چه چیزهایی مایه خوشبختی و لذت است، دآوری و رضایت خود فرد و انتخاب او است و امری کاملاً شخصی به‌شمار می‌آید (پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۶: ۱۷-۱۵). در مقابل جماعت‌گرایان ترویج «فرهنگ حقوق» را زمینه‌ساز پرورش خودخواهی و خودپرستی می‌دانند که هنجارهای اجتماعی را تضعیف می‌کند و به ابعاد اخلاقی حقوق آسیب می‌زند (هیوود، ۱۳۹۱: ۱۶۴-۱۶۳).

رالز شهروندان را از دو جنبه اشخاص آزاد محسوب می‌کند: ۱. شهروندان به دلیل برخورداری از قوه اخلاقی آزادند برداشتی از امر خیر داشته باشند. به تعبیر دیگر هر یک از شهروندان خود را پایبند به قرائتی خیر می‌دانند که به آن باور دارند و پشتوانه این قرائت از خیر نیز فردیت شهروند آزاد است. ۲. شهروندان مرجع اعتباربخشیدن به دعاوی معتبر هستند؛ به این معنا که خود را مستحق می‌دانند نهادهای اجتماعی باید برداشت‌های آنان از امر خیر را ترویج کنند (رالز، ۱۳۸۸: ۵۲). رالز برای شکل‌گیری و پرورش قوه اخلاقی شهروندان به پنج کالای اولیه اشاره می‌کند که در زمره حقوق پایه هر شهروند محسوب می‌شوند: ۱. حقوق و آزادی‌های اساسی: آزادی اندیشه و وجدان، ۲. آزادی فعالیت و انتخاب آزادانه شغل، ۳. قوا و اختیارات ویژه مناصب و مقامات مرجع و مسئول، ۴. درآمد و ثروت، ۵. مبانی اجتماعی عزت‌نفس (همان: ۱۰۵)

از نگاه مک‌این‌تایر و دیگر اندیشمندان جماعت‌گرا مفهوم خیر معنایی مشترک و کنشی مشترک را طلب می‌کند؛ چراکه انسان در مسیر حیات اجتماعی خود را می‌شناسد. همچنین با حرکت در مسیر شناخت به خیر خویشتن معرفت می‌یابد و همین امر مقدمات لازم برای درک بهتر خیر را فراهم می‌کند (شهریاری، ۱۳۸۵: ۳۹۱-۳۹۲)، اما در پاسخ به اینکه معیار و پشتوانه امور خیر چیست باید گفت خیر مقبول در یک جامعه خیر است؛ زیرا سنت آن جامعه پشتوانه استدلالی آن است. ملاک معقولیت اعمال نیز از طریق همین سنت و به دلیل پشتوانه استدلالی بودن آن در توجیه خیرهای درونی و بیرونی است (همان: ۳۹۴).

نظر و فهم مشترکی که افراد اجتماع از خیر دارند، اصلی‌ترین پیوند میان ایشان را شکل می‌دهد. افراد از ابتدا با ورود به این اجتماع به تدریج با این هدف مشترک و نوع فعالیت‌هایی که به آن می‌انجامد، آشنا می‌شوند و آموزش می‌بینند تا در نهایت بتوانند در دستیابی به این هدف مؤثر باشند. اگر کسی خود را از اجتماع دور کند، از اجتماع منزوی می‌شود؛ به این معنا که هیچ هدف مشترک اجتماعی در زندگی برایش تصورشدنی نیست؛ زیرا هیچ خیری را بیرون از خودش نمی‌تواند تصور کند. اهمیت مفهوم خیر مشترک تا بدان حد است که در مقام تعریف عدالت آن را ابزار جامعه برای حفظ امنیت خیر مشترک دانسته‌اند (مک‌این‌تایر، ۱۳۹۰: ۴۳۰-۴۳۱)؛ بنابراین عدالت تخصیص نقش‌ها در میان اعضا برای تعقیب آن خیر است. از نظر مک‌این‌تایر هرگز نمی‌توان عدالت اجتماعی را عدالتی در نظر گرفت که تنها برای نفس خودش وجود دارد، بلکه عدالت همیشه وسیله‌ای است برای رسیدن به خیر مشترک (لیهی، ۱۳۸۴). مفهوم فضیلت نیز با مفهوم خیر گره خورده است. فضیلت کیفیت مکتسب انسانی است که کسب و به‌کارگیری آن سبب دستیابی به خیر می‌شود (مک‌این‌تایر، ۱۳۹۰: ۳۲۳). حتی فضیلت و خیر مترداف یکدیگر فرض می‌شوند.

مک‌این‌تایر از دو گونه خیر سخن می‌گوید: خیر درونی و خیر بیرونی. خیرهای بیرونی وقتی حاصل شوند همیشه جزء اموال و دارایی افراد محسوب می‌شوند. آن‌ها به‌گونه‌ای هستند که به هر میزان کسی بیشتر از آن‌ها تصاحب کند، برای دیگران کمتر باقی می‌ماند. شهرت، ثروت و مقام مثال‌هایی از این نوع هستند، اما درباره خیرهای درونی، اگرچه محصول رقابت در کمال‌اند، دستیابی به آن‌ها اساساً خیری برای همه مشارکت‌کنندگان یک جماعت خاص دارد (مک‌این‌تایر، ۱۳۹۰: ۳۱۹-۳۲۰).

در لیبرالیسم منافع افراد بر خیرهای حاصل از روابط اجتماعی و اخلاقی تقدم دارد. براین اساس مک‌این‌تایر اشکال اصلی لیبرالیسم را فردگرایی حاکم بر این مکتب می‌داند. به نظر وی زمانی می‌توان به‌درستی اصل شایستگی را فهمید که در تعریف زندگی خوب به خیرهای اجتماعی نظر داشته باشیم و در پرتو آن، خیرهای فردی را معنا کنیم؛ درحالی‌که در نظر رالز و نوزیک جمع ما جمعی مجازی است که در آن افراد بیگانه دور هم جمع شده‌اند و هرکس به دنبال منافع شخصی خویش است و سعی دارد محدودیت‌های خویش را به کمترین حد ممکن برساند (شهریاری، ۱۳۸۵: ۳۷۱-۳۷۲).

در اندیشه سیاسی فارابی، سعادت به‌منزله خیر مطلق تعریف می‌شود. دغدغه اصلی فارابی که فیلسوف اسلامی است، نه چگونگی حکومت یا نقد و اصلاح آن، بلکه سعادت انسان است و چگونگی نیل به آن و حکومت و جامعه به‌دلیل تحقق این هدف در نظر او اهمیت می‌یابند (روزنتال، ۱۹۶۲: ۱۲۴). فارابی برخلاف افلاطون مدینه فاضله را مبتنی بر درک خاصی از عدالت صورت‌بندی می‌کند. او مبنای طبقه‌بندی مدن را معطوف به حقیقت و سعادت می‌داند و معتقد است مشارکت افراد جامعه زمانی می‌تواند فضیلت تلقی شود که در راستای ارزش حقیقت‌خواهی انجام پذیرد. از نظر او هر آنچه در راه رسیدن به سعادت و خوشبختی سودمند باشد، خیر است؛ نه بالذاته بلکه به‌سبب سودی که در راه رسیدن به سعادت دارد (فارابی، ۱۹۸۶: ۱۸۴). از این منظر سعادت یعنی خیر مطلق و فضیلت را قوه عاقله انسان درک می‌کند، اما همه توانایی درک و شناخت آن را ندارند (خلوصی، ۱۳۹۶: ۸۲). علاوه‌براین برخلاف دیدگاه ارسطو از نگاه فارابی وصول به فضیلت و کمال با استفاده از منبع وحی با سهولت بیشتری تأمین می‌شود؛ بنابراین در این دستگاه نظری پیوند میان حکمت و دیانت مهم است. این موضوع یکی از مهم‌ترین نقاط افتراق میان اهل مدن یا شهروندی در تمدن اسلامی و در فلسفه لیبرال و غرب مدرن است (همان: ۸۴-۸۳).

خیر از نظر فارابی غایتی است که همه افراد جامعه به دنبال آن هستند. «خیر غایتی است که هر چیز شوق حرکت به سوی آن را دارد و خواهان آن است که با کمک آن به مرتبه و حقیقت وجودی خود برسد و درحقیقت خیر آخرین مرحله از کمال وجود است» (اکبری و صالحی، ۱۴۰۰: ۲۳). عدالت نیز به منزله تقسیم و توزیع خیرات و خوبی‌هایی است که میان اهالی مدینه یا به تعبیری شهروندان مشترک است و به عموم جامعه تعلق دارد (فارابی، ۱۹۸۶: ۷۱). از نگاه او عدالت یعنی «قسمه الخیرات المشتركة التي لاهل المدينة علی جمیعهم» (فارابی، ۱۳۴۶: ۱۴۱). فارابی وظیفه دولت را صیانت از خیر و سعادت همگانی در جامعه می‌داند و معتقد است در این مسیر دولت باید چارچوب‌ها و قوانینی وضع کند (ناظرزاده، ۱۳۷۶: ۳۱۵). خیرات مشترک از نظر فارابی امنیت، سلامت، کرامت، مراتب (حرمت آبرو و پرستیژ) و دیگر خیراتی است که می‌توان در آن‌ها شریک شد (فارابی، ۱۳۴۶: ۵۸-۴۶)؛ بنابراین هر چیزی که مانعی برای تحقق این خیر عمومی در جامعه شود شر است و باید رفع شود. بر این مبنا منافع افراد نمی‌تواند بر خیر عمومی ارجحیت داشته باشد و تلاش می‌شود مسیر جامعه به سوی فضیلت‌مندی و در نتیجه سعادت هموار شود.

## ۵. نتیجه‌گیری

مفهوم شهروندی از منظر رالز با تأکید بر فردگرایی مستقل و خودمختار و تقدم آن بر جامعه مطرح می‌شود و در مقابل مک‌اینتایر و جماعت‌گرایان بر مسئولیت‌ها، تعهدات، عدالت اجتماعی و تقدم جامعه بر فرد تأکید می‌کنند. شهروندی از منظر مک‌اینتایر در قالب دو دیدگاه اندام‌واره و از منظر رالز در قالب عضویت انتخابی طرح می‌شود. لیبرال‌ها بن‌مایه اندیشه جماعت‌گرایانه را نظامی ارباب-رعیتی یا دولت-تبعه می‌دانند. به نظر می‌رسد نوعی مشابهت میان اندیشه فارابی با مک‌اینتایر و جماعت‌گرایان در موضوعاتی مانند تأکید بر حافظه مشترک تاریخی، سنت، فرهنگ و تقدم خیر جمعی بر حق فردی و برخی نقدهای آنان به لیبرالیسم وجود داشته باشد. مبتنی بر اندیشه فارابی که انسان مدنی بالطبع است و افراد در مدینه یا شهر، به مثابه عضو بدن انسان با یکدیگر پیوند دارند و هرکدام کاری را انجام می‌دهند، آنان در جامعه مبتنی بر نیاز مشترک برای نیل به سعادت و خیر حرکت می‌کنند. در مدینه فاضله، شهروندان در این مسیر به یکدیگر یاری می‌رسانند. اولین نیاز مدینه رعایت عدل و پرهیز از تعدی به دیگران است. در مدینه فاضله خیرات مشترکی مانند سلامت، کرامت، حرمت، آبرو و دیگر خیرات عمومی وجود دارد که شهروندان باید عادلانه از آن بهره ببرند. وظیفه دولت صیانت از خیر و سعادت همگانی در جامعه است. هرآنچه در راه رسیدن به سعادت و خوشبختی سودمند است خیر به‌شمار می‌آید؛ زیرا سبب وصول به سعادت می‌شود. یکی از نقاط افتراق اندیشه فارابی با رالز و مک‌اینتایر آن است که از نظر فارابی وصول به فضیلت و کمال با استفاده از منبع وحی با سهولت بیشتری تأمین می‌شود.

رالز مسئله شهروندی را از دریچه عدالت می‌نگرد، اما فارابی و مک‌اینتایر این مسئله را از منظر سعادت و فضیلت می‌نگرند. برای رالز آزادی و برابری امری انسانی تلقی می‌شود، اما برابری برای فارابی و مک‌اینتایر تابع شایستگی و عدالت و آزادی تابع سعادت است. رالز معتقد است جامعه بسامان به دلیل نوعی برداشت (سیاسی) عمومی از عدالت تنظیم می‌شود، اما مک‌اینتایر اعتقاد دارد در جامعه فردیت یافته لیبرال این برداشت عمومی هرگز شکل نخواهد گرفت؛ چراکه ویژگی جامعه لیبرال، تمیزه‌شدن و تخریب تمام مبنای بنیادین معنابخش به جامعه است. رالز توافق شهروندان در همکاری‌های اجتماعی را شرط موقعیت منصفانه می‌داند (رالز، ۱۳۸۸: ۴۱)، اما عرفی‌گرایی حاکم بر این استدلال با دیدگاه مک‌اینتایر و فارابی تضاد دارد؛ چراکه در سوی رالز عرف توافق‌شده تعیین‌کننده شرایط منصفانه است؛ در صورتی که برای مک‌اینتایر و فارابی، عدالت حقیقتی و رای توافق شهروندان دارد که باید به آن دست یافت؛ بنابراین دستیابی به آن معنا از دریچه توافق عمومی تحقق نمی‌یابد.

جدول ۱. بررسی تطبیقی مفهوم شهروندی از منظر فارابی، السدید مک‌ایتتایر و جان رالز

فارابی	مک‌ایتتایر	رالز
افراد در مدینه یا شهر، به‌مثابه عضو بدن انسان در پیوند با یکدیگر هستند و هرکدام کاری را انجام می‌دهد.	هویت فردی جدا از هویت جمعی تعریف نمی‌شود.	تأکید بر اصالت فرد و تقدم طبیعی آن بر جامعه / تأکید بر حقوق فردی و تقدم آن بر خیر همگانی
عدالت به‌منزله تقسیم و توزیع خیرات و خوبی‌هایی است که میان شهروندان، مشترک است و متعلق به عموم جامعه است / وظیفه دولت صیانت از خیر و سعادت همگانی در جامعه / خیرات مشترک، سلامت کرامت و مراتب (حرمت آبرو و پرستیژ) و دیگر خیراتی است که می‌توان در آن‌ها شریک شد.	سازمان‌دهی آحاد جامعه برای یک هدف اجتماعی مشخص تحت عناوینی چون «خیر عمومی»، «رفاه عمومی» و «منافع عمومی» / خیر مقبول در جامعه برای همگان خیر است؛ زیرا سنت آن جامعه پشتوانه استدلالی آن است / نظر و فهم مشترکی که افراد اجتماع از خیر دارند، اصلی‌ترین پیوند میان ایشان را شکل می‌دهد.	تقدم منافع افراد بر خیرهای حاصل از روابط اجتماعی و اخلاقی / سنت و فرهنگ، اخلاق، سیاست و... پیش از اراده افراد قرار نمی‌گیرند.
هرآنچه در راه رسیدن به سعادت و خوشبختی سودمند باشد خیر است؛ نه بالذاته بلکه به‌سبب سودی که در راه رسیدن به سعادت دارد / وصول به فضیلت و کمال با استفاده از منبع وحی با سهولت بیشتری تأمین می‌شود.	فضیلت کیفیت مکتسب انسانی است که کسب و به‌کارگیری آن سبب دستیابی به خیر می‌شود. فضیلت و خیر مترادف یکدیگر فرض می‌شوند.	آنچه فضیلت است خود فرد است نه اهداف و فضایی که برای خود متصور می‌شود.
رفتار شهروندان در چارچوب شاخص‌های کلان در جامعه تنظیم می‌شود و افراد باید برای تحقق مدینه فاضله تلاش کنند / مدینه فاضله با انتخاب انسان‌ها، اطاعت از رئیس مدینه که با اختیار همراه است و نیز توسل‌نداشتن به زور تحقق خواهد یافت / رئیس مدینه ملاک و معیار اعتدال در جامعه است.	فردگرایی لیبرالیستی منجر به اتمیزه‌شدن جامعه و شکل‌نگرفتن شهروند مشارکت‌جو خواهد شد / انسان، فارغ از جامعه و بدون تعهد و تکلیف به آن وجود نمی‌یابد. از دیدگاه این متفکران، انسان در برابر جامعه و خیر و شر و سعادت و شقاوت آن مسئول و متعهد است.	شهروندی شأنی است که در آن حق حاکمیت افراد بر زندگی‌شان به رسمیت شناخته می‌شود و شهروندان در ساخت تمامی شئون زندگی خود از آزادی برخوردارند.

## ۶. منابع

- ارسطو (۱۳۹۰). اخلاق. ترجمه رضا مشایخی. چاپ اول. تهران: نگاه.
- ارسطو. (۱۳۸۶). سیاست. ترجمه حمید عنایت. چاپ ششم. تهران: علمی و فرهنگی.
- استیونسون، نیک. (۱۳۹۲). شهروندی فرهنگی، ترجمه افشین خاکباز. چاپ اول. تهران: تیسرا.
- اکبری نوری، رضا و صالحی، انسیه (۱۴۰۰). بازخوانی مفاهیم خیر و حق در اندیشه سیاسی فارابی و رالز. فصلنامه سیاست، ۵۱(۱)، ۳۷-۱۹.
- ایران‌منش، محمدرضا (۱۳۹۴). مفهوم شهروندی. چاپ اول. تهران: نگاه معاصر.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۲). آموزش دانش سیاسی (مبانی علم سیاست نظری و تأسیسی). چاپ سوم. تهران: نشرنی.
- پژوهشکده علوم و اندیشه اسلامی. (۱۳۸۶). جامعه‌گرایی و نقد لیبرالیسم. چاپ دوم. قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- حقیقت، سید صادق (۱۳۸۶). ظرفیت‌سنجی مفاهیم سیاسی مدرن. علوم سیاسی، ۳۸.
- حقیقت، سید صادق (۱۳۹۵). ما و جماعت‌گرایی: نگرشی گذرا به جماعت‌گرایی به‌مثابه یک مکتب. مجله مهرنامه، ۴۸.
- حقیقت، سید صادق (۱۳۹۹). نقد موج‌های جماعت‌گرایی به لیبرالیسم. رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، ۱۱(۳)، ۷۱-۹۴.
- خلوصی، محمدحسین (۱۳۹۶). تبیین مفهوم و مؤلفه‌های شهروندی در فلسفه سیاسی ارسطو و فارابی. تحقیقات بنیادین علوم انسانی، ۶، ۷۳-۹۶.
- خلوصی، محمدحسین و نوروزی، محمدجواد (۱۳۹۵). بررسی تطبیقی مبنای شهروندی در فلسفه سیاسی. حکومت اسلامی، ۸۱، ۱۱۵-۱۴۲.

- رالز، جان (۱۳۸۸). عدالت به مثابه انصاف. ترجمه عرفان ثابتی. تهران: ققنوس.
- سندل، مایکل (۱۳۹۴). لیبرالیسم و محدودیت‌های آن. ترجمه حسن افشار. چاپ اول. تهران: مرکز.
- شهریاری، حمید (۱۳۸۵). فلسفه اخلاق در تفکر غرب از دیدگاه السدیر مک‌اینتایر. چاپ اول. تهران: سمت.
- عیوضی، محمدرحیم و باب گوره، سید حسام‌الدین (۱۳۹۱). تحول مفهوم شهروندی و ظهور شهروند جهانی. فصلنامه سیاست، ۴۲(۳)، ۱۸۷-۲۰۵.
- فارابی، ابونصر (۱۳۸۲). فصول منتزعه. ترجمه محمد ملک‌شاهی. تهران: سروش.
- فارابی، ابونصر (۱۳۸۴). سعادت از نگاه فارابی. جلد ۱. ترجمه علی اکبر جابری مقدم. دار الهدی.
- فارابی، ابونصر (۱۳۸۹). احصاء العلوم. ترجمه حسین خدیو جم. چاپ چهارم. تهران: علمی و فرهنگی.
- فارابی، ابونصر (۱۳۴۶). التنبه علی سبیل السعاده. حیدرآباد دکن: مطبوعه مجلس دایره المعارف العثمانیه.
- فارابی، ابونصر (۱۹۸۶). السیاسه المدینه. حقه و قدم له و علیه: فوزی متری نجاری. دارالمشرق.
- فارابی، ابونصر (۲۰۱۶). آراء أهل المدينة الفاضلة ومضاداتها. مؤسسه هندای.
- کرون، پاتریشیا (۱۳۸۹). تاریخ اندیشه سیاسی در اسلام. ترجمه مسعود جعفری. چاپ اول. تهران: سخن.
- کاپلستون، فردریک (۱۳۸۸). تاریخ فلسفه: یونان و روم. جلد ۱. تهران: علمی و فرهنگی و سروش.
- کیملیکا، ویل (۱۳۷۶). جماعت‌گرایی. ترجمه فرهاد مشتاق‌صفت. فصلنامه قیسات، ۵-۶.
- لیهی، مایکل (۱۳۸۴). آیا عدالت اجتماعی امکان‌پذیر است. ترجمه حمید پورنگ و حمید رزاق پور. فصلنامه راهبرد، ۳۶، ۴۹۵-۴۹۷.
- مک‌اینتایر، السدیر (۱۳۹۰). در پی فضیلت. ترجمه حمید شهریاری و محمدعلی شمالی. تهران: سمت.
- ناظرزاده کرمانی، فرناز (۱۳۷۶). فلسفه سیاسی فارابی. تهران: دانشگاه الزهرا.
- هیوود، اندرو (۱۳۹۱). مفاهیم کلیدی در علم سیاست. مترجمان حسن سعید کلاهی و عباس کاردان. تهران: علمی و فرهنگی.
- هیوود، اندرو (۱۳۹۳ الف). سیاست. ترجمه عبدالرحمن عالم. چاپ چهارم. تهران: نشرنی.
- هیوود، اندرو (۱۳۹۳ ب). مقدمه نظریه سیاسی. ترجمه عبدالرحمن عالم. تهران: قومس.

Boucher, D., & Kelly, P. (1994). *The Social Contract from Hobbes to Rawls*. London: Routledge.

Dean, H., & Melrose, M. (1999). *Poverty, Riches and Social Citizenship*. Nueva York: St.

Janoski, T., & Gran, B. (2002). *Handbook of Citizenship Studies*. Landon: Sage Publications.

Rosenthal, E. (1962). *Political Thought in Medieval Islam*. New York: Cambridge.

Rawls, J. (1971). *A Theory of Justice*. Cambridge, Mass: Belknar Press of Harvard University Press.

Rawls, J. (1993). *Political Liberalism*. New York: Columbia University Press.

Taylor, C. (1985). *Philosophical Papers, Philosophy & the Human Sciences* (Vol. 1). Cambridge: Cambridge University Press.